

# از این کد خدا آبی گره نمی‌شده!

نویسنده: علیرضا سعیدی کیاسری





یه وقتیایی یه جاهایی وضعیت حساسی رقم می خوره، موقعیتی پیش میاد که همه ی آدم با تمام توانشون همدل و همراه میشن تا مقابل خطر بایستن و از به وجود اومدن خسارت بیشتر جلوگیری کنن. حالا که چند وقت یه دیو به نام کرونا رو سر مردم ما سایه انداخته و می خواد روزگار مارو سیاه کنه، هر کی هر جا دستش بریاد داره تلاش می کنه مقابل این پدیده ی شوم و ایسته و واسه ی نجات جان هم وطناش همه کاری انجام میده....

همین دیشب دهقان فداکار که با مسافرای مسیر شمال هر سال توی تعطیلات عید یه دنیا خاطره داشت، وقتی دید کوه کرونا ریزش کرده و جاده ی سلامتی رو بند آورده، دوان دوان و فریاد زنان رفت جلو، آستیناشو بالا زد، تابلوی خطر رو بالای سرش گرفت که روش درشت نوشته بود: «#سفر-به-شمال-ممنوع». یه عده آدم بی خیال و بقول دهقان فداکاری عقل! که انگاری نه سواد خوندن دارن و نه حوصله ی شنیدن، هر چی بهشون میگن نیاین، آقا تو رو خدا این تعطیلاتو بمونین خونه هاتون، کرونا با کسی شوخی نداره، گوششون بدهکار نیست!

کوکب خانم که هر ساله موقع سال تحویل سفره‌ی هفت‌سین بوته‌جقه‌ی قدیمیش براه بود و همه‌ی نوه نتیجه‌هاش برای عیدی مادر بزرگ و خوردن شام خوشمزه‌ی شب‌عیدی لحظه‌شماری می‌کردن، دیروز تصمیم گرفت اینبار به خاطر سلامتی خودش و بقیه‌ی نور دیده‌هاش منصرفشون کنه از سفر.

تلفن رو گرفت به تک‌تکشون زنگ زد، ازشون خواهش کرد واسه دور موندن از کرونا، از جاشون تکون نخورن، سال نو رو بجوری تحویل کنن تا ایشالا بعدش ببینن چطور می‌شه. شاید با کم شدن شرکرونا تو بهار، همه یکبار دیگه سر سفره‌اش جمع بشن.



این روزا کبری هم یه تصمیم تازه گرفته. تصمیمی درست و قشنگ. اون که خاطره‌ی تلخ شب بارونی و خیس شدن کتاب داستانش زیر درخت هنوز هنوز یادشه، با خودش فکر کرد حالا که مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تعطیله، همه تو خونه‌هاشون وقت خالی و فرصت عالی دارن، چه بهترین بشینن کتاب بخونن. فرقی هم نداره کتاباش چاپی باشه، صوتی باشه، الکترونیکی باشه.

بقول کبری الان که خونه‌ها آپارتمانیه، حیاط نداره، درختی نیست که بری زیرش بشینی کتاب بخونی بهتره بری سراغ قفسه کتاب خونه اتاقت و داخل کمد شایدم زیرتخت بگردی کتاب دلخواهت رو پیدا کنی. اون تصمیم گرفت با هشتک «#در-خانه-

می مانیم -و- کتاب -می خوانیم»  
کارش رو شروع کنه.



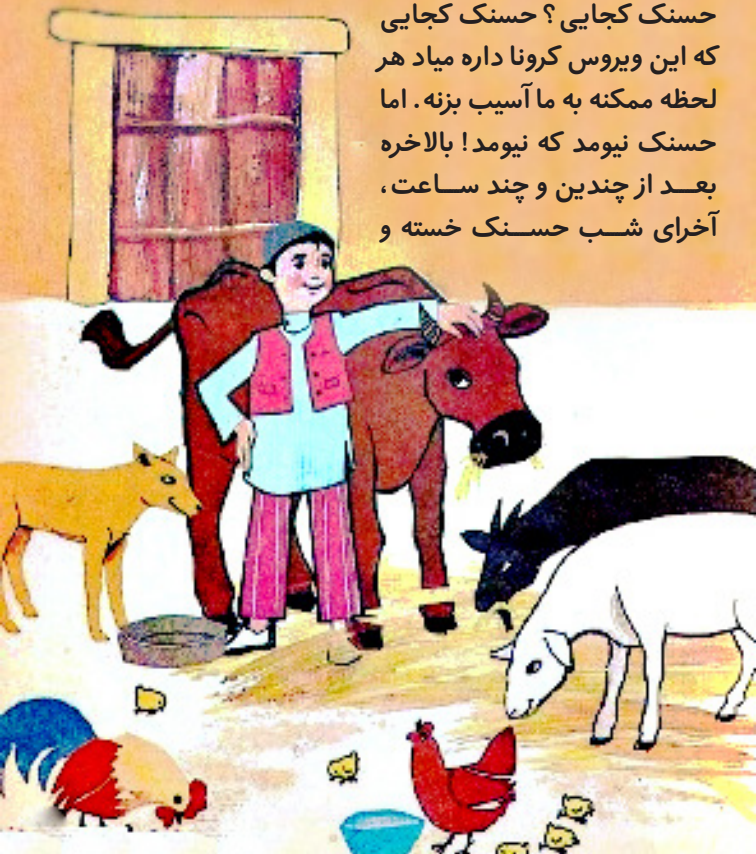


توی شبکه‌های اجتماعی اما ویدئوی آقای هاشمی مثل توپ صدا کرد! وقتی کنجکاو شدم رفتم سراغش، دیدم آقا محمود به اتفاق خانمشو و بچه‌ها (علی و مریم) یکی یه برگه دستشون گرفتن روش نوشتن «#عیدنوروزبه‌سفر-نرویم» کنار هم نشستن. توی فیلم معلومه آقای هاشمی انگاریه کم سرما داره، اون توی خونه‌ش هم ماسک زده، می‌گه: ما که هر ساله توی تعطیلات عید از کازرون با ماشین خودمون راه می‌افتادیم می‌رفتیم مشهد زیارت امام رضا(ع) به خاطر حفظ سلامتی و رعایت ایمنی و مقابله با ویروس کرونا، نه تنها مشهد رفتنمون رو کنسل کردیم، قصدم بیرون رفتن از خونه رو هم نداریم. در عوض قراره تا می‌تونیم من و همسرم کنار بچه‌ها باشیم.



بشنوید اما از حسنک که از گلّه‌ی سحررفته دنبال محلول ضد عفونی کننده، ماسک، دستکش و ژل دست... اما غروب شد و حسنک نیومد. مرغ و اردک و خروس و گاو و بزهی صداش زدند

حسنک کجایی؟ حسنک کجایی که این ویروس کرونا داره میاد هر لحظه ممکنه به ما آسیب بزنه. اما حسنک نیومد که نیومد! بالاخره بعد از چندین و چند ساعت، آخرای شب حسنک خسته و



کوفته از راه رسید با دستای خالی... رفت سراغ زبون بسته‌ها،  
حسنک رو به اونا گفت: از این کد خدا آبی گرم نمی‌شه؛ خودمون  
باید دست به کار بشیم.

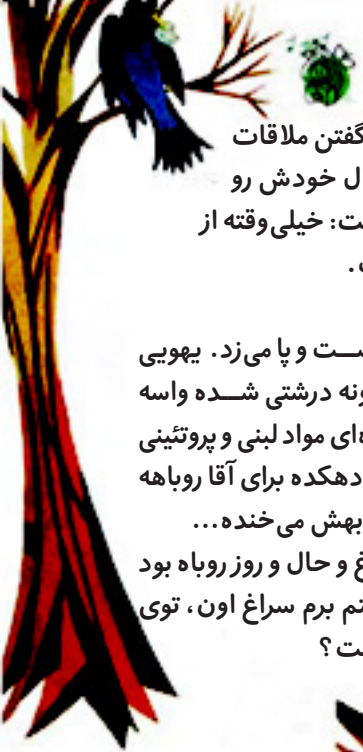
غرق حرفای حسنک بودم که دیدم اخبار تلویزیون داره میگه:  
چند میلیون ماسک و دستکش قاچاق کشف شد». از حدود دو  
هفته پیش تا حالا هرروز و هرشب هی از این خبرا می‌شنویم،  
اما هرروز که می‌گذره، لوازم بهداشتی مقابله با کرونا توی بازار  
کم و کمتر میشه!

مگه نباید جنس‌های کشف شده فوری وارد بازار شه تا کمبود  
رو جبران کنه؟ خب این کارخونه‌ها و کارگاه‌هایی هم که میگن  
سه‌شیفته دارن تولید می‌کنن، پس محصولشون رو کجا عرضه  
می‌کنن؟ چرا دست مردم نمی‌رسه؟ اصلا چرا خبرامون یک  
کلاغ چهل کلاغ شده؟

کلاغ گفتم، یاد محیط‌بان وظیفه‌شناسی افتادم که وسط  
پرنده‌های مسموم میانکاله یک کلاغ سیاه رو به دامپزشکی  
رسوند، داخل یه باکس ایزوله تحت مراقبت قرار داد.  
می‌گفت: متاسفانه حیوونی مبتلا به کرونا شده. آخه این  
بدمصب به حیوونا هم رحم نمی‌کنه! با خودم گفتم: زاغی جون  
ایشالا خوب میشی و کرونا رو شکست میدی.

راستی کسی از روباه مکار خبرداره؟






رفتم که کلاغ رو ملاقات کنم، گفتن ملاقات ممنوعه! از پشت شیشه دیدم بال خودش رو به نشونه‌ی تشکر تکون داد و گفت: خیلی وقته از روباه بی خبرم، نشونی ازش نیست.

گفتم چطور؟

گفت: قدیما واسه یه قالب پنیر دست و پا می زد. یهویی خودشو کشید بالا، شنیدم دونه درشتی شده واسه خودش، اتفاقا چند تا شرکت زنجیره‌ای مواد لبنی و پروتئینی هم داره. دیگه قالب پنیر و خروس دهکده برای آقا روباه فقط یه نوستالژی به حساب میاد و بهش می خنده...

ذهنم همین طور درگیر حرفای کلاغ و حال و روز روباه بود که یاد چوپون دروغگو افتادم، گفتم برم سراغ اون، توی ماجرای کرونا چرا ازش خبری نیست؟



رفتم سمت صندوقچه سراغ کتاب فارسی دوم دبستانم  
پیداش نکردم. دخترم رو صدا زدم، عسل خانم، دخترم کتاب  
فارسی تو رو میاری. بلافاصله آورد، دیدم از اون چوپان معروف  
دهکده که با دروغاش همه‌ی اهالی ده رو سرکار می‌داشت  
خبری نیست، اما در عوض یه چوپون دیگه خیلی شیک و  
پیک جاش داره گله رو اداره می‌کنه، اسمشو گذاشتن «چوپان  
با صداقت»!!

